هُوَ ۱۲۱

۱۱۵

سلسله درسهای عرفانی

گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه)

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحیم.

بعضی‌ها می‌گویند: اجازه‌ی مصافحه می‌دهید؟ برای مصافحه همیشه اجازه هست منتها اینکه بعضی‌ها اگر مصافحه نمی‌کنند، هم خودشان خسته‌اند، هم من خسته‌ام. این ملاحظه را می‌کنند یا خودشان خسته‌اند مصافحه نمی‌کنند چون مصافحه یک چیز مستحب و خوبی است و مستحبّات را نمی‌شود گفت: بکن، نکن. حتّی در امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر، خیلی‌ها نظری دارند که صحیح هم به‌نظر می‌رسد. راجع به مستحبّات می‌گویند: نمی‌شود امر کرد به مستحبّات، توضیح می‌شود داد. وقتی شما می‌روید به زیارت حضرت امام‌حسین علیه‌السلام، کسی نمی‌تواند بگوید تو که می‌توانی مسافرت بروی، بلند شو برو مسافرت. برو کربلا، نه! خود زیارت واجب نیست.

برای ما بعضی مستحبّات اینقدر قوی است که واجب حسابش می‌کنیم ولی واجب نمی‌شود. فرض کنید (فرض محال) کسی کربلا برود، نرود حرمِ حضرت زیارت، این گناه نکرده، احمقی کرده. فرق گناه و احمقی. بنابراین من هم موظّفم هر کسی دست می‌آورد که مصافحه کند، مصافحه کنم. امّا خودم فقط وقتی که خیلی حال دارم؛ هم بدن و هم جسمی و روحی. این است که نپرسید، اگر می‌خواهید مصافحه کنید. مگر اینکه خدای‌نکرده من اینقدر کسل و مریض باشم که نتوانم مصافحه کنم.

مصافحه یادآوریِ بیعتی است که کردیم و یادآوری اینکه من شما را برادر خود می‌دانم و خودم را هم برادر شما می‌دانم، با هم مصافحه می‌کنیم یعنی در واقع این فرمایش که هست: وقتی دو نفر مؤمن مصافحه می‌کنند، تمام لااقل همه‌ی گناهان نگوییم، این خطاهایی که بین خودشان بوده و نگرانی داشته، همه‌ی آنها می‌ریزد.

این است که مصافحه از مستحبّاتی است که خیلی واجب هم است، خوب هم هست. من اگر قدرت ندارم که مصافحه کنم، شماها من را ببخشید و از این جهت به من محبّت کنید و از خدا بخواهید که من هم بتوانم به فیض مصافحه برسم. بتوانم با همه‌ی چند میلیونی که فقرا هستند، مصافحه کنم.

البتّه همه رفتنی هستند، هر کسی هم می‌رود. مثلاً همین امروز، سالروز چهارده خرداد است، یک عدّه‌ای که خیلی علاقه‌مند بودند، یا مقلّد بودند، واقعاً متأثّرند. برای تأثّرِ آنها، ما هم متأثّریم و همه‌مان با هم متأثّر می‌شویم. وقتی تأثّرها برای خداوند باشد، قابل قبول است ولو اشتباه باشد.

(برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۹۴/۳/۱۴)

*****

در قرآن در ذکر آدم و حوّا، وقتی که قرار بود از بهشت بیرون بروند، ذکر شده که خداوند به آدم کلماتی یاد داد. «کلمه» منظور نه این حرف است چون این «کلمه» متفاوت است، مثلاً ما «دیو» که می‌گوییم در واقع یعنی ضدِّ خدا و حال آنکه همین لغتِ «دیو» در زبان‌های دیگری ترجمه شده مثلاً در فرانسه، «دی‌یو» Dieu می‌گویند یعنی خدا. از همان دیو مشتق شده. منظور لغت نیست، لغت یک موجِ هواست. «کلمه» یعنی یک معنای مستقل، فَتَلَقَّی آدَمُ مِنْ رَبِّهِ کَلِماتٍ فَتابَ عَلَیهِ (سوره بقره، آیه ۳۷)، آدم از طرف خداوند یک کلماتی دریافت کرد. بعد نمی‌گوید که خود همین کلمات توبه بود، فَتابَ عَلَیهِ، بعد از اینکه این کلمات را دریافت کرد، این معانی را دریافت کرد، که می‌توان حدس زد این معانی، عبارت است از وحدت جهان. عبارت از این است که همه چیز برمی‌گردد به خداوند، باز هم فَتابَ عَلَیهِ، این کلمات را که دریافت کرد توبه کرد، خداوند توبه‌اش را قبول کرد. منتها در این مرحله آدم را به سر جای اوّلش برنگرداند. برای اینکه یک قدم دیگری در راه سلوک برداشته بود. خداوند به او گفت: بروید در آن دنیا، زندگی‌تان را بکنید و رشته‌ای که از طرف من صادر می‌شود، به آن رشته دست بزنید. مثل طنابی که مثلاً برای کسی که در چاه افتاده، یک طناب، می‌فرستند که این سرش را بگیرد بیاید بالا. یک چنین رشته‌ای خداوند آفرید و گفت: در نسل شما یعنی در نوعِ شما آدم‌ها، این رشته همیشه خواهد بود.

آیا منظورِ خداوند فقط همین آدم و حوّا بود؟ این که نمی‌شود. برای اینکه آدم و حوّا دو تا انسانی بودند که تابع قواعد الهی، به‌دنیا می‌آمدند، بزرگ می‌شدند و از بین می‌رفتند. در هر دورانی خداوند وعده داده که این رشته وجود داشته باشد، بنابراین مسلّماً هر کسی دستش به این رشته رسید، نجات پیدا کرد، اگر رفت این رشته از بین نمی‌رود. او مسیرش را طی کرده، رشته به دیگری هم ادامه پیدا می‌کند. همین ملاک، موجب استدلال و منطقِ شیعه و منطقِ تصوّف است که نماینده‌ی الهی یعنی آن رشته، هرگز قطع نمی‌شود. اگر بشری که متصدّیِ آن است و مظهر آن است هم، از بین برود، خداوند بشر دیگری را معیّن می‌کند. منتها خداوند مستقیم تعیین نمی‌کند، همان اوّلی که آدم را تعیین کرد، آدم هم برحسب فطرتش و رسولِ خداوند، برای خودش جانشین تعیین کرد، کما اینکه در همه‌ی کتاب‌های آسمانی هم ذکر شده که حضرت آدم فرزندش شیث را به جانشینی تعیین کرد. دراین‌صورت توجّه کنیم هر کسی که نماینده‌ی این ارتباط است، یک بشر است که اجلّ آنها، پیغمبرِ ما، فرمود که: إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ (سوره کهف، آیه ۱۱۰/ سوره فصّلت، آیه ۶)، من هم بشری هستم مثل شما. همه‌ی آنها بشر هستند. مِثْلُکُمْ فرمود یعنی تمام مراحلی که شما باید بپیمایید، من هم به‌عنوان یک بشر پیمودم یعنی کودکی، شیرخواری، بزرگتر، نوجوان، جوان و... تمام این مراحل را هم پیغمبر طی کرد. شاگردی ابیطالب و جانشینی او را هم داشت. برای این بزرگ شدن، باید تربیت بشود. یکی از تربیت‌های مهم در رشته، اجتماعِ مؤمنین است که در اجتماع مؤمنین خداوند هزاران برکت برای آنها می‌فرستد. بنابراین از اجتماع مؤمنین غفلت نکنید و هرگز این اجتماعی که از مؤمنین باشد را تبدیل

نکنید به اجتماعِ بی‌اثر، اجتماعِ مُضرّ. برای اینکه اجتماع مؤمنین باید مفید باشد و باید شما را قدمی به سمت خداوند نزدیک‌تر کند، ان‌شاءالله. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۴/۳/۱۵، جلسه برادران ایمانی)

*****

راه ارتباط خداوند با بنده‌اش را وحی می‌گوییم. می‌دانیم بشر همان حیوانی است که بعد از آنکه خداوند حیوان را خلق کرد، در او عقل دمید. فَإِذا سَوَّيتُهُ (سوره حجر، آیه ۲۹/ سوره ص، آیه ۷۲)، وقتی که درست آماده‌اش کردم و از روح خودم در او دمیدم، شد انسان. این دمیدن از روح خودش، یک تبعاتی دارد، یک دنباله‌هایی دارد، اوّلش این است که وقتی متوجّه شد که یک روح دیگری، یک چیزی در او دمیده شده، فکرش می‌رود که این کیست. این است که خداشناسی یا به عبارتی «خدا» نگوییم، مبدأشناسی یعنی اوّلْ‌فکری که غیر از فکرهای معمولیِ زندگی، تشنه‌ام، گرسنه‌ام، سرد است، گرم است و اینها، اوّلین فکر، فکرِ این است که: ز کجا آمده‌ام؟ دنباله‌اش در اثر خودِ آن است. برای اینکه بفهمم از کجا آمده‌ام، می‌گوید: آمدنم بهر چه بود؟ همینطور فکر ادامه پیدا می‌کند. در مورد محلِّ درک این فکر، انسان که آفریده شده که جایی درس نخوانده. انسان اوّلیه‌ای که به‌دنیا می‌آید که دیدید، مثل حیوانات دیگر از گوسفند، مرغ‌ها، پرندگان، دیدید جوجه‌هایشان کم‌کم بزرگ می‌شوند. بشر هم همینطور. همه‌ی پیغمبران هم اوّل کودک بودند، شیرخوار بودند، کم‌کم بزرگ شدند تا در یک مرحله‌ای که رسیدند، خداوند این قدرت را به آنها داده که بفهمند از کجا آمدند، یک کمی بفهمند. این هم کم و زیاد است، بعضی‌ها زیادتر می‌فهمند، بعضی‌ها کمتر می‌فهمند. در بین بشرِ امروزی آنکه از همه بیشتر درک کرده، پیغمبر ماست. آنوقت اگر درجه‌اش خیلی بالا باشد، درکش زیاد باشد، مستقیم هم خداوند یک بیاناتی به او یاد می‌دهد، می‌گوید، این را می‌گویند وحی. حالا منتها مصطلحِ ما وحی را فقط به فرمایشات خداوند به پیغمبرانِ خودش می‌گوییم و می‌گوییم وحی فقط برای این پیغمبران است. اگر سایرین هم نزدیک بشوند، آن درجه‌ای نزدیک نمی‌شوند که این حرف را به‌عنوان وحی بشنوند.

این وسیله‌ی ارتباطی را خداوند در همه‌ی جانداران آفریده. خودِ مثالی که قرآن زده، زنبورعسل است. می‌گوید: زنبورعسل از کجا می‌داند؟ نگاه می‌کند، به آن گل‌های بدبو نمی‌نشیند، به لاشه نمی‌نشیند، به گل‌های خوش‌بو می‌نشیند و بعد آثار این را جمع می‌کند، همه را نمی‌خورد، جمع می‌کند، می‌آورد در خانه‌اش و برای زمستان نگه‌می‌دارد. اینها را از کجا می‌داند؟ تمام اینها را ما اسم گذاشتیم وحی، وَ أَوْحى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذى مِنَ الْجِبالِ بُيوتاً وَ مِنَ الشَّجَرِ وَ مِمَّا يعْرِشُونَ (سوره نحل، آیه ۶۸)، خداوند وحی کرد به زنبورعسل که در جاهای مرتفع، کوه، درخت، بالای درخت‌ها منزل بگیر. بعد که منزل گرفتی برو دنبال خوراکی. خوراکی‌ها را پیدا کن، خوراکی‌ها را جمع کن، بعد چون اینجا شاید مطابق وحی رفتار کرده و غذاهایش را از گل‌ها گرفته، خدا در آن غذا شفا قرار داده. خداوند هیچ‌جا نمی‌گوید: شفا قرار دادیم. همه جا می‌گوید: از خداوند شفا خواستیم. ما هم از خدا شفا می‌خواهیم ولی خدا می‌گوید در این مایعی که زنبورعسل فراهم کرده، ذخیره کرده، ما شفا قرار دادیم.

یَخْرُجُ مِنْ بُطُونِها شَرابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوانُهُ فیهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ (سوره نحل، آیه ۶۹)، با رنگ‌های مختلف. دیده‌اید که عسل‌ها کم رنگ یا پررنگ است، قرمز یا زرد است. حالا مبحث شفای ما تمام شد یعنی هر کسی که شفا می‌خواهد از خدا باید شفا بخواهد.

ان‌شاءالله خداوند به همه‌ی ما شفا بدهد. شفا بدهد که دل‌هایمان صفا داشته باشد.

***

در سؤالاتی که می‌شود، هم جنبه‌ی شریعت دارد، هم طریقت. مثلاً سؤالی کرده‌اند که ما خانم‌ها می‌توانیم چنین کاری بکنیم؟ خداوند که جزئی‌ترین چیزها را تعیین و تکلیف کرده ولی نمی‌گوید می‌توانی نخ ابریشم برداری یا می‌توانی نخ دیگری. آن به‌عهده‌ی خود شماهاست. خداوند برای زن و مرد در کارهایی که جایز باشد، تساوی برقرار کرده یعنی هم مرد می‌تواند میوه‌فروشی کند، انگور بفروشد و هم زن می‌تواند این کار را بکند. امّا مثلاً هم مرد نمی‌تواند انگور را بدهد برایش شراب درست کنند، هم زن نمی‌تواند. بنابراین هر سؤالی که می‌شود، یک جنبه‌ی شریعتی دارد، یک جنبه‌ی طریقتی دارد. جنبه‌ی طریقتش را ما اینجا صحبت می‌کنیم. از جنبه‌ی طریقت هر کاری که نام خدا، نام هم نه اینکه «الله» یعنی فکر خدا در آن نباشد، بر درویش حرام است. نه حرام شرعی، حرام شرعی فرق می‌کند یعنی درویش نباید این کار را بکند. از لحاظ شریعت اگر بپرسند این غذایی که من می‌خورم حلال است یا نه؟ می‌گوید: بله اگر گوشت آن درست است، نان آن درست است، اینها درست است. از طریقت بپرسند ما می‌گوییم: اگر به یاد خدا باشد، همه چیز حلال است. نه همه چیزی را که خودش حرام کرده، همه چیزهای عادی حلال است ولی اگر به نام خدا نباشد، آب هم بر تو حرام است. پس فقط دل را باید صاف کنید. هیچ کاسبی در مرد و زن حرام نیست از کسب‌های معمولی که گفتند ولی به شرط اینکه در حواشی آن، کار حرامی نباشد. ان‌شاءالله خداوند اصلاً حرام‌ها را در دنیا بردارد که ما اشخاص ضعیف دچارش نشویم. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح جمعه، تاریخ ۱۳۹۴/۳/۱۵، جلسه خواهران ایمانی)

بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجذوب علیشاه) شامل: جزوات گفتارهای عرفانی/ شرح رساله شریفه پندصالح/ شرح فرمایشات حضرت سجاد علیه‌السلام (شرح رساله حقوق)/ شرح فرمایشات حضرت صادق علیه‌السلام (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة)/ جزوات موضوعی (درباره‌ی استخاره، خانواده، حقوق مالی و عشریه، دعا، خواب و رویا، بیماری و شفا، روح، شیطان، آداب حضور در مجلس فقری، امربه‌معروف و نهی‌ازمنکر)/ جزوات رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات/ جزوات پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات/ مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه‌ها)/ مجموعه دستورالعمل‌ها و بیانیه‌ها/ شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم/ گفت وگوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه‌ها) منتشر شده است.

جهت سفارش و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت WWW.JOZVEH121.COM اقدام فرمایید. همچنین برای دریافت گزیده‌هایی از بیانات می‌توانید به کانال jozveh121@ در برنامه تلگرام بپیوندید.